

تضادهای نظام امپریالیستی و چهره جهان معاصر

نظام جهانی امپریالیستی از زمان پیدایش خود تاکنون تحولات سیاسی و اقتصادی مهمی را از سر گذرانده است. این تحولات بر کلیه تضادهای امپریالیسم و جایگاه هر يك تاثیر می گذارد. تضادهای امپریالیسم از تضاد اساسی عصر سرمایه داری یعنی تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی سرچشمه می گیرند. این تضاد دو شکل حرکت دارد: **تضاد کار و سرمایه؛ و تضاد آناشی و ارگانیزاسیون** (یعنی غلبه هرج و مرج بر تولید در سطح جامعه و جهان، و سازماندهی تولید در واحدهای جداگانه). تضاد کار و سرمایه در تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، تضاد خلقها و ملل ستمدیده با امپریالیسم، و تضاد میان کشورهای سوسیالیستی با امپریالیسم تبارز می یابد؛ و تضاد آناشی و ارگانیزاسیون مشخصا بصورت تضاد میان قدرتهای امپریالیستی جلوه گر می شود. این چهار رشته تضاد، تضادهای اصلی نظام جهانی امپریالیستی هستند.

با ظهور امپریالیسم، سرمایه های امپریالیستی به مستعمرات و نیمه مستعمرات در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین هجوم بردند؛ و استثمار و غارت و سرکوب سیاسی بیسابقه ای را نصیب اکثریت مردم این کشورها کردند. امپریالیسم نظامهای اقتصادی این کشورها را در اقتصاد جهانی ادغام کرد. این ادغام به صورتی انجام شد که اقتصاد این کشورها را تابع و خدمتگزار اقتصادهای امپریالیستی کرد. امپریالیسم، رشد سرمایه داری را در آنها تسریع نمود و همزمان مناسبات ماقبل سرمایه داری را برای تولید کار ارزان و منابع ارزان در ابعادی گسترده به خدمت گرفت. بدین ترتیب فوق سودهای کلان، نصیب کشورهای امپریالیستی شد و اقتصادی عقب مانده و معوج و ناهنجار، نصیب کشورهای تحت سلطه.

در کشورهای تحت سلطه، امپریالیسم حاکمیت سیاسی خود را از طریق اتحاد با طبقات حاکمه این کشورها و با سرکوب خشن و استبداد سیاسی عریان پیش میبرد. تشدید تضاد میان امپریالیسم با خلقها و ملل ستمدیده، کشورهای تحت سلطه را به کانونهای توفانی انقلابات در جهان تبدیل کرد. جنبش های رهائیبخش ملی برای چندین دهه کل دنیا را به لرزه در آورد و بحران و تلاطمات انقلابی در کشورهای تحت سلطه تداوم یافت.

تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیز از تغییر و تحولات نظام بر کنار نماند. سودهای کلانی که از کشورهای تحت سلطه نصیب امپریالیستها شد به آنان این امکان را داد که قشر نازکی از طبقه کارگر را در کشورهای امپریالیستی به پایگاهی برای خود تبدیل کنند و برای دوره های نسبتا طولانی بخش قابل توجهی از کارگران را نیز از ثبات شغلی و رفاه نسبی برخوردار سازند. اما کماکان قشر تحتانی طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی که بخش مهمی از آن را کارگران مهاجر تشکیل می دهند، تحت استثمار شدید است.

سیستم دموکراسی بورژوائی در کشورهای امپریالیستی، با اتکاء به موقعیت ممتاز و سلطه جهانی امپریالیسم، ادامه حیات یافته است. این دموکراسی بورژوائی روی دیگر سکه دیکتاتوری عریان و خشن است که امپریالیسم در اتحاد با طبقات ارتجاعی بومی در کشورهای تحت سلطه اعمال می کند. اما دموکراسی بورژوائی در خود کشورهای امپریالیستی نیز همواره با مشت آهنین دیکتاتوری طبقاتی بورژوائی همراه است. حفظ و گسترش نیروهای پلیس ویژه و زندانها، يك جزء دائمی و اساسی حاکمیت بورژوازی بر این کشورهاست؛ زیرا بین بورژوازی با بخش تحتانی طبقه کارگر، قشرهای تهیدست و کارگران مهاجر در جوامع امپریالیستی، تضاد حادی وجود دارد. با تشدید و تداوم بحرانهای سرمایه داری، بخش بزرگتری از اهالی کشورهای امپریالیستی به پرولتاریا تبدیل می شود. این پرولتاریا، نیروی اساسی و پایگاه محکم انقلاب پرولتاری در این کشورها است.

امپریالیسم بر توسعه سرمایه داری و گسترش صفوف پرولتاریا در کشورهای تحت سلطه افزود و همزمان با فوق استثمار طبقه کارگر در این کشورها، تضاد پرولتاریا و بورژوازی را در این کشورها شدت بخشید.

یکی دیگر از تضادهای مهم نظام امپریالیستی تضاد میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی است. وقوع انقلابات پرولتاری و برپائی جوامع سوسیالیستی، این تضاد جدید را شکل داد. این تضاد تاثیر مهمی بر تناسب قوای بین المللی و تحولات سیاسی و اقتصادی بر جای گذاشت؛ و بر جهت گیری و افت و خیز جنبشها و انقلابات، و تبانی ها و رقابتهای امپریالیستی موثر افتاد. برای مثال، ایجاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سال 1917 بر خاتمه جنگ جهانی اول، قدرت یابی جنبشهای رهائیبخش و انقلابات پرولتاری و صف آرائی آتی قدرتهای امپریالیستی در جهان، تاثیر گذاشت. در دو دهه 60 و 70 میلادی نیز وجود چین سوسیالیستی که پشتیبان انقلابات رهائیبخش خلقها بود، در تقویت جنگ رهائیبخش در ویتنام و سایر جنگهای انقلابی تاثیر زیادی داشت. با احیای سرمایه داری در شوروی در اواسط دهه 50 و سپس در چین سوسیالیستی در سال 1976 تضاد بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی موقتا از تصویر تضادهای جهان معاصر حذف شده است.

وجه دیگر تضادهای ذاتی امپریالیسم، یعنی تضاد بین قدرتهای امپریالیستی، بازتاب جدال رقابت جویانه سرمایه ها در مقیاس جهانی است. در عصر امپریالیسم، سرمایه داری هر چند وقت یکبار دچار بحران ساختاری فراگیر (یعنی در مقیاس بین المللی و بطور همزمان در همه رشته ها) می شود. در چنین مقاطعی، تضاد میان قدرت های امپریالیستی و امکان وقوع جنگهای امپریالیستی تشدید می یابد. زیرا امپریالیستها تنها با برقراری يك تناسب قوای سیاسی جدید در مقیاس بین المللی، می توانند راه را بروی تجدید ساختار سرمایه در سطح بین المللی باز کنند و بحران فراگیر سرمایه را موقتا حل کنند. تاکنون دو جنگ جهانی برای تجدید تقسیم جهان و حل این مساله براه افتاده است.

اما تجدید تقسیم جهان و حل موقت بحران فراگیر سرمایه، الزاما نتیجه یا تنها نتیجه چنین گره‌گاه هائی نیست. بحرانهای فراگیر شرایط مساعدی را برای انجام انقلابات پرولتری در نقاط وسیعی از جهان بوجود می‌آورند و اگر نیروهای پرولتری آماده باشند می‌توانند مناطق وسیعی از جهان را از چنگ امپریالیستها بدرآورند. انقلاب سوسیالیستی 1917 در روسیه و انقلاب دمکراتیک نوین 1949 در چین در چنین گره‌گاه های تاریخی و در شرایطی که امپریالیستها دست به جنگ جهانی برای تجدید تقسیم جهان زده بودند به پیروزی رسیدند.

نتایج جنگ جهانی اول (1914 - 1918) و جنگ جهانی دوم (1939 - 1945) برای يك دوره تعیین کرد که هر يك از قدرتهای امپریالیستی در چه موقعیتی قرار بگیرد، چقدر از خوان یغمای بین المللی سود برد و سرکردگی با کدام کشور باشد. بعد از احیای سرمایه داری در شوروی و تبدیل آن به يك قدرت بزرگ سرمایه داری در اواسط دهه 50 اردوگاه سوسیال امپریالیستی یا بلوک سیاسی - اقتصادی - نظامی شرق شکل گرفت. بدین ترتیب در جهان، يك نظام امپریالیستی دو قطبی بوجود آمد. آمریکا در راس يك گروه از امپریالیستها و مرتجعین قرار داشت؛ و شوروی در راس گروه دیگر. آنچه به "جنگ سرد" مشهور شد، بیان رقابتهای و تخصصات بین دو بلوک غرب و شرق در عرصه های مختلف بود که گاه به صورت جنگهای منطقه ای بین وابستگان اینها در کشورهای تحت سلطه بروز می‌کرد. بحران اقتصادی جدیدی که از اوائل دهه 70 گریبان نظام امپریالیستی را گرفت، رقابت میان دو بلوک غرب و شرق را تشدید کرد. جهان در اواخر دهه 70 و اوائل دهه 80 تا آستانه يك جنگ تمام عیار پیش رفت. اما در پایان دهه 80 شوروی تحت فشارهای بحران سرمایه داری جهانی، و زیر بار سنگین رقابت نظامی تاب نیاورد و فروپاشید.

امکان فروپاشی و تجزیه شوروی سوسیال امپریالیستی را حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون در اوایل دهه 70 پیش بینی کرده بود. ریشه این واقعه در رشد و تشدید تضادهای طبقاتی و ملی در کشوری بود که از يك طرف باید بار سنگین سرکردگی يك بلوک جنگی در رقابت لجام گسیخته با بلوک غرب را به دوش می‌کشید؛ و از طرف دیگر برخلاف رقیبان غربی از منابع و ذخایر و پشتگاه گسترده مستعمراتی بی بهره بود. رشد شکاف طبقاتی بین حاکمان و توده های کارگر و زحمتکش چشمگیر بود و در توزیع ناعادلانه ثروت و اختلاف دستمزدها که گاه به نسبت يك به هشتاد می رسید منعکس می شد. ستمگری اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ملت حاکم روس بر سایر ملل، به ویژه در جمهوریهای فقیر و عقب نگهداشته شده آسیای میانه، عربان و آشکار بود و به مقاومت و اعتراض و نیروی گریز از مرکز درون این ملل دامن می زد.

تبلیغ ایده ها و ارزشهای بورژوائی توسط هیئت حاکمه از یکسو و ناتوانی دولت از برآورده کردن توقعات و نیازهای فزاینده قشرهای مرفه جامعه و روشنفکران و نخبگان ممتاز بورژوا، پایه داخلی سوسیال امپریالیستهای حاکم را متزلزل می کرد. بن بست در اقدامات سلطه جویانه خارجی به ویژه گرفتار شدن در يك جنگ تمام عیار طولانی اشغالگرانه در افغانستان، به رشد شکاف و تفرقه در صفوف طبقه حاکمه شوروی انجامید. جرقه از هم گسیختگی قطعی و فروپاشی را تلاش های بی سرانجام بخشی از طبقه حاکمه به رهبری گورباچف زد که خیال داشت با انجام برخی تغییرات مهم سیاسی - دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی، شکافها را برطرف کند؛ و با تخفیف رقابتها با آمریکا و بلوک غرب و شروع يك دور جدید تبانی، منافع و موقعیت شوروی را به مثابه يك ابرقدرت جهانی حفظ کند. اقدامات گورباچف تحت عنوان "پرسترویکا" (بازسازی) و "گلاسنوست" (فضای باز یا شفاف) نتیجه عکس ببار آورد و روند فروپاشی بلوک سوسیال امپریالیستی را شتاب بخشید.

فروپاشی شوروی و اقمارش، نتایج سیاسی و اقتصادی مهمی را در صحنه جهانی ببار آورد. خاتمه جنگ سرد، مخاطرات ژئوپلیتیک سرمایه گذاری در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، موسوم به "جهان سوم"، که عرصه مهم درگیری دو بلوک غرب و شرق بود را کاهش داد. قدرتهای امپریالیستی و در راس آنها آمریکا با دست بازتری در امور جهان مداخله می کنند و امکانات بیشتری برای حل برخی از معضلات سیاسی خود بدست آورده اند. امکان بیشتری برای حرکت آزادانه سرمایه ها در جهان پدید آمده و حجم قابل توجهی از سرمایه ها برای سرمایه گذاری در عرصه های مختلف آزاد شده است. بدین ترتیب روند "گلوبالیزاسیون" شتاب گرفته است. این به معنای، جابجایی سریعتر سرمایه ها و ادغام هر چه بیشتر تولید و مبادله در سطح بین المللی است. قدرتهای امپریالیستی با بیای "گلوبالیزاسیون"، سیاست "لیبرالیزاسیون" اقتصادی را به پیش می برند. هدف از این سیاست، بازتر کردن دست سرمایه داران در اخراج گسترده کارگران، کنار زدن کلیه موانع حقوقی از سر راه سرمایه گذاری خارجی و مالکیت در کشورهای تحت سلطه و رفع موانع گمرکی و مالیاتی است که در این زمینه وجود دارد. همه اینها در خدمت اعمال کنترل و غارت بیشتر این کشورها توسط امپریالیستها است. نهادهای عمده مالی یعنی "بانک جهانی" و "صندوق بین المللی پول"، مدیریت اقتصادی کشورهای تحت سلطه را بدست گرفته و سیاستهای ریاضت کشی و تعدیل اقتصادی را تحمیل می کنند. امپریالیسم در تمامی جهان اعم از کشورهای پیشرفته یا تحت سلطه، تکنولوژی پیشرفته را با کار ارزان در هم می آمیزد تا نرخ سود را بالا ببرد. بخش روز افزونی از این نیروی کار ارزان را زنان تامین می کنند. مشقت خانه ها، کارهای موقتی و غیر رسمی در کشورهای تحت سلطه و حتی در کشورهای امپریالیستی در حال گسترش هستند. آهنگ رشد در معدودی رشته ها سرسام آور است؛ اما همزمان بخشهای بزرگی از کشورها و مردم جهان به موقعیت حاشیه ای رانده می شوند.

امروز چهره جهان با تعمیق شکاف طبقاتی در سطح جهان، تعمیق فقر و نابرابری درآمدها و تعمیق شکاف بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه رقم می خورد. نزدیک به يك میلیارد نفر از جهانیان اسیر فقر مطلقند که 70 درصد اینان را زنان تشکیل می دهند. استخوانهای بیش از 200 میلیون کودک زیر بار کار اجباری خرد می شود. هر سال میلیونها نفر بسان کنیز و برده در بازار جهانی سکس خرید و فروش می شوند. کشورهای ثروتمند با 15 درصد اهالی دنیا، 80 درصد ذخایر کره ارض را می کنند. در آمریکا که قدرتمندترین کشور امپریالیستی محسوب می شود، 20 میلیون نفر زیر خط فقر بسر می برند. درآمد میانگین مدیران در این کشور به 150 برابر درآمد کارگران صنعتی رسیده است. در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم بغیر از شهرهای بزرگ و بخشهای محدود جزیره ماندنی که شاهد رشد اقتصادی است و يك قشر نازک مرفه را حول خود شکل داده، بقیه بخشها و مناطق در رکود مزمن و عقب ماندگی بسر می برند و اکثریت مردم شدیدتر از هر زمان استثمار می شوند. زنان و کودکان در کارگاه ها تحت شرایط نیمه بردگی بسر می برند. اجرای طرح های تعدیل اقتصادی، روند نابودی کشاورزی این کشورها و جابجائی جمعیت و مهاجرت دهقانان را شتاب بخشیده است. سطح معیشت 2ر5 میلیارد نفر از اهالی این کشورها که فقیرترین ها محسوب می شوند مرتبا پایین می رود و هر سال نزدیک به 75 میلیون نفر در جستجوی کار به سایر کشورها مهاجرت می کنند. سرکوب، استبداد سیاسی، خرافه، مذهب و ارتجاع که لازمه حفظ این شرایط استثمارگرانه است، بر کشورهای تحت سلطه حکمفرماست. نابودی محیط زیست گوشه ای دیگر از این تصویر تکان دهنده است. در آسیا و آمریکای لاتین، بسیاری از جنگلها و دشتها، آبگیرها و رودخانه ها را برای بازپرداخت قروض خارجی نابود کرده اند.

در کشورهای امپریالیستی، نظام خدمات اجتماعی و ایمنی اقتصادی در دوران کار و بیکاری که "دولت رفاه" نامیده می شود، رو به انقراض گذاشته است. در اروپای غربی، نرخ بالای بیکاری تقریبا "نهادی" شده و امری ناگزیر تلقی می شود. در آمریکا یعنی در ثروتمندترین کشور جهان، بخش بزرگی از پرولتاریا بیرحمانه استثمار می شود. در عین حال بخش گسترده ای از اهالی بدون کار، بیمه، حمایت اجتماعی و سرپناه مانده اند و "ارتش ذخیره کار" را تشکیل می دهند. دولت‌های امپریالیستی، نیروی ویژه پلیس را برای مقابله با آشوبهای اجتماعی و خطراتی که نظم و قانون و امنیت سرمایه داری را تهدید می کند، مداوما تقویت می کنند.

همه اینها نشانه حدت یافتن دو رشته تضاد اصلی نظام امپریالیستی، یعنی تضاد بین امپریالیسم و خلقها و ملل ستمدیده، و تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی است. پس از پایان جنگ سرد، رقابت های امپریالیستی تخفیف یافته، اما هم در عرصه اقتصاد و هم سیاست، درگیریهای آشکار و پنهان بین آمریکا، اروپا، ژاپن و روسیه به پیش می رود. در بطن تباتی های امپریالیستی، قطب بندی ها و ائتلافات و یارگیری های جدید امپریالیستی جریان دارد.

تحولات جاری، نظام امپریالیستی را بیش از پیش آسیب پذیر کرده و "نظم نوین" جهانی مورد نظر امپریالیستها را با مانع روبرو کرده است. تشدید ستم و استثمار امپریالیستی، بسیاری از کشورهای جهان را به مناطق بحرانی تبدیل می کند. پتانسیل بروز خیزشها و مقاومت‌های توده ای در کشورهای تحت سلطه و کشورهای امپریالیستی بیشتر شده است. "گلوبالیزاسیون"، کشورها و مناطق مختلف دنیا را بیش از پیش بهم مرتبط کرده است. تحولات و تکان های اقتصادی و سیاسی در هر کشور، بازتاب سریعتر و گسترده تری در سایر کشورها می یابد. این شرایط عینی، انقلابات پرولتری را نزدیکتر بهم گره می زند و شرایط پیشرفت انقلاب در هر کشور را بیش از پیش تحت تاثیر تحولات و تکان های بین المللی قرار می دهد. بعلاوه، رشد ناموزون و معوج بخشهای مختلف نظام امپریالیستی و تشدید و ترکیب یکرشته تضادهای طبقاتی، اجتماعی و ملی در این یا آن کشور به شکل گیری حلقه های ضعیف و نقاط شکننده در زنجیره این نظام می انجامد. در این نقاط است که به شرط وجود رهبری حزب کمونیست در راس يك جنگ انقلابی قدرتمند، انقلاب پرولتری می تواند به پیروزی برسد و ساختمان جامعه سوسیالیستی آغاز شود. نقاط ضعف علاج ناپذیر و شکافهای دائمی در نظام امپریالیستی، امکان پایداری کشورهای سوسیالیستی را پدید می آورد.

نظام سرمایه داری جهانی با عملکرد خویش هر روز و هر لحظه به دنیا گوشزد می کند که سودمندی خود را از دست داده، کهنه و وحشی و منسوخ است و دیگر نیازی به بقای آن نیست. این در حالی است که تولید ابعادی بیسابقه و عظیم یافته، عدم کفایت تولید که زمانی توجیه تاریخی تقسیمات و تمایزات طبقاتی بود، رخت بر بسته است. کار متعادل و استفاده متعادل از نعم مادی و رشد خلاقیت های ذهنی بشر، کاملا امکانپذیر است. مدتهاست که شرایط گذر به يك نظام متفاوت که اصل کمونیستی "به هرکس به اندازه نیازش، و از هر کس به اندازه توانش" در آن قابل تحقق باشد، بوجود آمده است.

مرجان پرتوی

Marjan_p1386@y.c